

و فراز که در آن راه واقع گشته مدبران اهل فرنگ با اصول فن
جبر و تقبیل که در رفع و نقل اثقال بکار می برند و استعمال آلات
و ترکیب آن در آن مقام دیدنی داشت با کمال آسانی توپها را
از آن راه دشوار گذار بمنزل مقصود بردند و محاصره قلعه پرداختند؛



ذکر بعض خصوصیات قلعه ماکری

این قلعه بدان رفعت و مناسبت بر قلعه جبل واقع شده است
که ظایر خیال را قهرها باید تا بذروه فلک سایش بال پرداز
تواند کشاد و غار یک پیامی دیوار آن حصار گردون اقتدار واقع
است آن ژرفی و عمق دارد که فهم دانشمندان روزگار پیاوردی
عقل تجربه کار بغور بسیار از تنگ آن نشان تواند داد انبوهی
جنگل و کثرت اشجار خار دارد در حوالی آن بمرتب که باد در امجال
عبور از آن دشوار است هفت خوان رستم و اسفندیار
نسبت به پیچ و تاب راه پر فراز و نشیبش آسان تر از
صحن چمن و خیابان گلشن و در روئین ماژندران در برابر
حصانت و مناسبت آن حصار کمتر از خانه خاک بازی
طفلان از غایت رفعت و شان آن مکان عجب نیست
که بگاه نگاهگاه ماه از سر گردون افتد القصه چنان اعجوبه افزا مقام
نه چشم فلک دیده و نه گوش روزگار شنیده و دو کوه رفیع و منبع

مخاذهی هم بمواصله پنجاه گنز از بسبب زمین بر شده و بار تفرغ بانصه گنز
 به بلندی گرایده سر هر دو کوه بهم پیوسته گویا از یک گریبان
 سر بر آورده اند بین الجبلین غاری عمیق واقع شده چنانچه اهل
 حصار آبی را که در موسم برشکال از بالای کوه در آنگار میریزد
 بقدر احتیاج که در غیر موسم باران غار مذکور از آن لبریز تواند بود
 بالای کوه سنگهای گران منفذ بسته میدارند تا وقت ضرورت
 هنگام عرب و پیکار بیشتر بکاری آید طرفه اینکه درین یورش
 ازینگونه تدبیر هیچ بعلم نیامده بعرضه دو اذده روز قلعه مذکور مفتوح شد
 و نواب معلی القاب شکرالهی بتقدیم رسانیده مرده اُفتتاح
 قلعه مذکور بمیر ابو الفاسم خان و هری پندت فرستادند درین اثنا
 خبر فتح قلعه اوتری در گرجی کرنیل اسطوار ط بهادر رسیده
 برشادمانی خاطر عاظر افزود پنجم ماه فبروری سنه ۱۷۹۲ خیر تشریف آوری
 نواب سکندر جاه خلف نواب آصفجاه بهادر بکملک سپاه
 کنپنی معشیر الهماک و غیره بجناب نواب معلی القاب
 رسید و بتقریب استقبال با مصاحبان خود و جمعیت ترک
 سواران رحمت کرنیل قلبیت بهادر مع جنرال منیدس
 بهادر تادیول سومیسر که بمسافت یک و نیم کروه از دایره
 شکر نظر پیکر واقع است تشریف برده منتظر بودند که
 سواری نواب سکندر جاه رسید چنانچه هری پندت تا تابا

و نواب مشیر الملک بہادر کہ بر فیل سوار بودند نزدیک
 شامیانہ فرود آمدہ با جناب نواب معلی القاب لارڈ کارنوالس بہادر
 معانقہ کردہ خیریت مزاج یکدیگر استفسار نمودند ہمدرین عرصہ
 فیل نواب سکندر جاہ بہادر نیز متصل شامیانہ آمد نواب موصوف
 پیش رفتہ بتعظیم از فیل فرود آوردہ خود بدولت و جنرل
 منیدس بہادر با نواب صاحب معانقہ کردہ درون شامیانہ آوردہ
 ساعتی کلمہ و کلام دوستانہ نمودہ رخصت کردند و ہری پندت
 تابتا و نواب مشیر الملک بہادر با جناب لارڈ صاحب
 گفتگو کردہ روانہ گردیدند و لارڈ صاحب بہادر شادان و فرحان
 بدیرہ خود مراجعت فرمودہ داخل خیمہ شدند و بیست و ششم
 ماہ جنوری از موضع اکل کوٹھم و پترہلی کوچ کردہ بموضع ہلہیل
 درگ مقام کردند چنانچہ تا آخر ماہ جنوری در آنجا مقامات بود بروز
 شنبہ سی و یکم ماہ نواب سکندر جاہ و نواب مشیر الملک
 و ہری پندت تابتا و غیرہ بدیرہ لارڈ صاحب شریف آوردہ
 مجلس مشورہ نشستند و بوقت شام رخصت شدند و دوم
 ماہ فبروری در موضع کیرکوڈ و ہولل تہانہ از طرف سرکار نشانیدہ
 متوجہ سریرنگپٹن گردیدند چنانچہ روز یکشنبہ پنجم فبروری بطرف
 مشرق کوہ ہرور کہ از آنجا تا قلعہ سریرنگپٹن دو کردہ بود و تمام برج
 و دیوار آن حصار از دور جلوه میداد یکروز در آنجا متوقف گشتہ

اراده شب خون بر لشکر مخالف نمودند چنانچه ششم ماه فبروری
 بوقت دوپهر پنجگهری جناب لارڈ صاحب بیرون نیمه بالای
 کرسی جلوه فرمودند اول جنرل سنیدس بهادر و کرنیل مارس
 بهادر بالای اسپ همعنان به پیشگاه نواب معالی جاہ رسیدہ
 سرگوشی نموده جانب لشکر خود پاشند کوب شتافتند
 من بعد کرنیل کاکریل صاحب و کپتان ڈال صاحب سرگوشی
 کردہ رفتند بعد از ان یکیک دود سردار تا شام سرگوشی
 کردہ میرفتند همان زمان جناب نواب محمد وح پخیر بصاحب
 حکم فرمودند کہ دو قطعہ شتہ یکی بنام ہری پندت تا یاد دوم بنام
 نواب اعظم الامرا متضمن ارادہ شبنون و عدم حرکت افواج
 منلیہ و مرہتہ از مقام خود و تا وقتیکہ احوال شبنون مفصل معلوم نشود
 و روز روشن نگرود بطوریکہ در جای خود قائم اند در لوازم پاسداری
 و حفاظت بہیر و بنگاہ خود زیادہ تر مصرف باشند اینجانب
 بعد شبنون بخدمت ایشان معروض خواهد داشت مطابق
 آن بعمل خواهند آورد جناب موصوف سود اوراق را
 طلبیدہ بار قام شتجات مذکور امر فرمودہ بندہ در گاہ ہر دو ورقہ نوشتہ
 بدیرہ لارڈ صاحب رفتہ بمساعظم جناب خدایگانہ گذر ایند جناب
 محمد وح مزین بدستخط معاخذہ بالای میز بنظر نواب معالی القاب
 گذاشتند نواب موصوف آن ہر دو ورقہ را بقدوی حوالہ فرمودہ

با خدا یگانی چیز می ارشاد فرمودند جناب خدا یگانی موصوف به بنده
 گفتند که جناب لارو صاحب بشما حکم میدهد که این هر دو رقعہ را
 نزد خود نگاهدارد هر گاه آواز توپ اینطرف بشنود رقعہ را
 بدست هر کاره داروانه شکر مرهتہ و مغایہ ساخته سمت شکر
 ظفر پیکر را بگرا شود بنده حسب الحکم حضور آن دو رقعہ را عرض جان
 خود ساخت و جناب نواب محمود بحمیع رفتا و مصاحبان
 که هر یکی پلنگ عرصہ ایجا و نهننگ دریای و غا و باین رزم
 و قوانین بزم مهارت کلی دارند سوار شده روان شدند چون
 از دایره شکر بیرون رفتند بایسمای نواب معالی القاب موصوف
 شکر سه گروه شده استاند نواب معالی القاب جنرل
 منیدس بہادر را جهت مقابلت بمورچال مخالف جانب
 عید گاہ مامور ساخت و گروه ثانی را شریک خود داشته سمت
 لعل باغ کہ مورچال خاص طبیب سلطان موصوف بود نامزد فرموده
 گروه ثالث را سرکردگی کرنیل مکسول بہادر بسوی مورچال
 کریگتہ تعیین نمود چنانچہ آن ہرسم سردار ہر یکی براہ مقصد خود
 پویان گردیدند تا آنکہ متصل چور بہرہ سواران شب گرد طلایہ شکر
 سلطان موصوف کہ بان در دست بان شعلہ جوالہ
 بگرد شکر خود می گردیدند رسیدہ متوجہ پیشتر شدند سواران
 مذکور اول از طرف عید گاہ بان ہا سر کردند و مقارن آن از طرف

لعل باغ هم دهنه های بان برق جولان رو با آسمان بیجه و حساب
 چون تیر شهاب التهاب یافت دور لمحه البهر از جانب
 کریگته نیز موشک دوانی و آتش افشانی پلیته بان سر با آسمان
 کشیدنی شاید انعراق از مورچال عبیدگاه تا دامن کریگته که از
 یک و نیم کرده زیاده خواهد بود بر تبه بان اندازیها نمودند که بعینه جلوه
 آتش بازی شب برات بنظر آمد اما از لشکر سرکار عزراه
 رفتن حرکت دیگر بظهور نیامده لاچار سواران باندار از کسب و کار
 خود عاری و فراری گشته خبر یورش فوج انگریز با ممل لشکر و مورچال
 نشینان رسانیدند بمجرد استماع این خبر جمیع سرداران
 لشکر مخالف که در آن وقت بتقسیم زرتخواه سپاه مشغول
 بودند سراسیمه وار بر خاسته توپ اندازیها نمودند چنانچه از مورچال
 عبیدگاه لعل باغ تا دامن کوه کریگته از لمعات صاعقه اتواپ
 و بوارق حتماق بناویق شعاعه برجسته بان خط کهکشان نمودار
 و از ریزش گوله و بان و مہرہ تفنگ آچنان عرصہ جنگ
 بر لشکر ظفر پیکر تنگ شده که مجال نرود مردم نماند اما نواسپ
 مدد و ح از غایت تمکین اصلا چین بر جبین نیارده متوجه امتزاع
 مورچال مخالف گردیده حکم دادند که وقتیکه از فوج مخالف نرغ شود
 یا مفرد سوار می مانند شرار از آتش حسته قصد اینطرف نماید
 بلا تامل قصد هلاک او باید کرد چنانچه بهمین تدبیر و نرود در یابی

گادیری عبور نموده نزد یک بار سیکا کاشی که آن در ختی است
 خاردار که در انبوهی جنگل آن هیچ قسم دو آب نمیتواند گذشت
 سلطان موصوف در حین تباری مور چال بمنزید احتیاط جهت
 انسداد راه یورش بر مور چال سطور در برابر شت مذکور
 خندق عمیق کنده آب دریا بریده در آن رسانیده لبریز کرده بودند
 و بمقابل آن مور چال قائم ساخته توپها بر آن چیده بنفیس نفیس خود
 مدبر مصالح جنگ شده نام آنرا سلطان بتیری قرار داده باستحکام
 آن مستعد می بودند نواب معالی القاب از چند جا شت مذکور را
 بریده بانوج ظفر موج از آن خارزار کثیر الاخطار و از سر غار بی پایان
 و کنار گذشته حکم کرد که توپها را کنند و شیلک بنا دین زنده حسب
 احکم سردار آن لشکر بنوپ انداز یها پرداختند و از طرفین
 نایز جدال و قتال بمرتب اشتهال یافت که تقریر آن در جبهه
 تحریر نمی گنجد چنانچه در آن هنگام قیامت اثر بسیاری از سپاه
 کشته و زخمی گشتند کپتان فوج که سه گرم محاربه بود یک ناگاه
 از غرب گوله مور چال جان بحق تسلیم نمود چیری صاعب
 بهادر بمعاینه احوال کپتان بمقتضای تهور ذاتی کمرچ کشیده بجایش
 قائم گشتند تا وقتیکه سردار دیگر بجای کپتان متوفی قائم گردود بکمال
 جگر داری حسن انصاف نمودند و کرنیل مگسول بهادر نیز از جانب
 کمر بگته مور چال مخالف را اینطرف خود آورده متصل شهر

گنجام رسیده و از جانب عیدگاه نیز هزیمت نصیب مورچال
 نشینان شد اما جنریل میندوس بهادر بعد از خیر مورچال مذکور
 راه گم کرده بتأید نواب معالی القاب توانست رسید
 اگرچه از اجتماع افواج قاهره نواب معالی القاب را اراده دیگر بود
 اما بعد از دست دادن اراده فی الجمله متغیر خاطر گشته با سپاه همراهی
 خود زده زده مورچال لعل باغ گرفته قصد قلعه نمودند درین اثنا کرنیل
 مگسول نیز شهر گنجام را ستخر کرده بفوج همراهی نواب
 موصوف پیوست و غنیمت بی شمار از شهر مذکور و از مورچال
 لعل باغ هفتاد و پنج ضرب توپ کلان بدست لشکر نظریکر
 در آمد چنانچه آن هر دو فوج نظرموج باهم شده متوجه استیصال قلعه
 گردیدند چون که مسهران در قلعه پناه گرفته بودند بمحرد میدان سفیده
 صبح حشر انبوه مانند خطوط شعاعی آفتاب شمشیر کشیده بزمزمه
 اکتوا الکفار و المشرکین حیث وجدتموهم همداستان گشته بدان
 افراط و کثرت بر لشکر نظریکر ریختند و کشت و خون آغاز
 کردند که شرح نمیتوان کرد و از بالای قلعه سلطان خود مهتم جنگ
 توپ و تفنگ گردیده توپ اندازها میگرداند تا چیرگی
 مقامیر موجب زلزله بنای پیش قدمی مبارزان تهور نشان
 گردیده بحرکت منقلب چون راس و ذنب بمورچال متصرف
 پیوستند نواب معالی القاب باحاط اینک تمام شب سایر سپاه از تردد

راه دستداید صدمات نبرد گاه خسته و تپاه شده اند حال قوت مقابله
 فوج مخالف در آنها باقی نیست تفریح لشکریان صلاح حال
 ندیده یک پلتن گوره در مورچال لعل باغ گذاشته عطف
 عنان نموده عبور دریا کرده بفاصله یک کرده دیره کردند همچنان
 کرنیل مگسول بهادر هم جنگ کنان تا بدروازه شهر گنجام رسیده
 جمعی سپاه بر در شهر پناه نگاهداشته باهرا هیبان خود مراجعت کرده
 متصل دیول کریگته دیره ساخت هر چند فوج مخالف بجهلات
 سوار در اعراج پلتن مذکور دستتخلص مورچال لعل باغ کوشش
 نمود فایده نکرد و بجانب شهر پناه گنجام نیز هجوم عام نموده بانواع
 تدابیر جنگ آهنگ باز گرفتن شهر مذکور کردند موثر نیفتاد آخر الامر
 تادیه هر جنگ کرده معاودت بتعالیه نمودند پس سلطان عالیشان
 روز دیگر مکاتبه محبت آمیز و پیغام مصالحت بانگریز فرستاده خود
 با سرداران همراهی شوره نموده که علی الصباح بالشکر جنریل
 ابر کرنیلی بهادر و پیرسرام بهادر جنگیده فکر رنایی ازین محاصره باید کرد
 چنانچه بهمین قول و قرار علی الصباح سایر سپاه بر فوج نظرموج چیری
 صاحب بهادر و بهاد صاحب ریخته کوشش بجدی نمودند که
 شرح آن نمیتوان کرد چنانچه در جمله اول بر فوج جنریل موصوف
 غالب آمده عساکر منصوره را از موضع فرودگاه برداشتنند
 افواج قاهره از آنجا پس پاگشته اینطرف ناله که بفاصله یک و نیم

کرده از موضع مذکور است قیام گزیدند لیکن چون فوج مخالف
 بمقتضای سوء تدبیر اییچ بند دولت آنمکان نکرده پاره جمعیت
 سوار و پیاده گذاشته وقت شام داخل قلعه شدند بعد معاودت
 آنجماعه تیره اختر جمله سپاه انجم اشتباه متصل موضع مذکور رسیده
 عند الغفلات بران خون گرفته تا که بحر است آنجا مامور بودند چنان
 شیلک نازوند که اکثری زخمی گشته در میدان افتاده ماندند و بعضی
 سمت قلعه گریختند و فوج ظفر موج در ان موضع قائم گشته
 آنچنان باستحکام آن پرداختند که صباح آن هر چند فوج سلطان
 موصوف جد و جهد نمود کارگر نشد و نواب معالی القاب
 جواب خط بعنوان خواهش دوستی نوشته بعد دو روز روانه
 فرمود در اثنای این حال تا سه روز فوج مخالف بالشکر چیری
 صاحب جنگیده قلعه بند گردیدند و از طرف لعل باغ جنود ظفر رود
 به تیار می مورچال درختان سیرو و شمشاد را بریده از شاخ و برگ
 تر درختان مذکور پشته را بسته برای چیدن اتواب
 مرطه ترتیب داده سه ضرب توپ کلان بالای آن پشته
 نشانیده علی الصباح جانب قلعه سر کردند چنانچه یک گوله آن
 در محل سرای طیو سلطان موصوف و دوم در صحن مسجد و سیوم
 بالای پشته نشان که در آنجا خود بدولت سلطان ایستاده
 بودند افتاد پس آن شب سلطان موصوف چه صلاح اندیشید

متنفسی بران کنگاشش اطلاع نیافت چون شب پیمان رسیده
خطی بنام هری پندت تاتیا و بنام نواب معلی القاب در جواب
مفاوضه مهر معاوضه متضمن بر فرستادن معتمدان جهت دوستی
و ایمنی نوشته بدست سردار هرکاره باشکر هری پندت تاتیا فرستاد
هرکاره مذکور در شکر تاتیا بهادر رفت و گزارش پیغامها نموده از آنجا
معاودت کرده جمیع مراتب مخفی بعرض سلطان موصوف رسانید
همان زمان سلطان خطوط بنام نواب مشیر الملک و هری پندت
تاتیا متضمن استدعای صلح و ایمنی فیما بین سلطان و هر سه سردار
ارقام نموده روانه فرمود. بجز در سید خط مذکور هری پندت تاتیا
بهادر بشب در قیره نواب مشیر الملک بهادر تشریف
برده بمشورت یکدیگر بنای مصالحه بعنوانیکه پسندیده خاطر
گورنر جنریل بهادر تواند بود نهاده علی العیاض میر عالم بهادر و بجاجی
پندت را بنا بر استمراج این معنی بدیره نواب گورنر بهادر
فرستادند چنانچه چیری صلاح بهادر قایم جنگ قیام و استحکام
پیغام سلطان چنان بمعرض بیان در آورده که مزاج نواب
معلی القاب را عز باقبال آن ایچ عذر در میان نماند مگر در باره
تلافی اخراجات سرکار کمپنی درین مهم اسراف طلب
بطریق کنایت از زبان مبارک چیزی ارشاد فرمودند از اطلاع
این معنی آن هر دو معتمدان پرتدبیر سلسله تقمیر را بر سبیل واپدیر

تحریک داده ادا ساختن مبلغی از زر در عوض خسارت
 و نقصان سرکار است متشاکر که بر ذمت سلطان واجب
 و لازم گردانیدند که هم موجب خوشنودی سلطان موصوف
 و هم باعث کفایت هر سه سرکار گردید چنانچه نواب
 معلی القاب باستماع مفصل مراتب و بدر یافت مضامین
 خط سلطان موصوف در قبول صلح فلاح شمرده بآمدن
 معتمدان سلطان اجازت دادند چنانچه معتمدان سلطان
 موصوف شریف آورده در مقام عیدگاه قیام گرفتند نواب
 معلی القاب برای دریافت مرکوزات سلطان از پیغام
 معتمدان مذکور چنین مقرر فرمودند که از طرف هر سه سرکار است
 نیز معتمدان رفته پیغام آنها شنیده عرض نمایند چنانچه از طرف
 سرکار کمپنی سوال و جواب این معنی مفوض بوکالت پیرخان
 کنبودلادور جنگ بهادر گردید و تاریخ چهارم و پنجم فروردین معتمدان
 دیگر سرکار است متشاکر که نیز حاضر آمده بطلب و کلامی سلطان
 موصوف هر کاره نافر ستاند معتمدان سلطان موصوف بدیره
 دلادور جنگ بهادر شریف بردند و میر عالم بهادر و دلادور جنگ
 و یحیی پندت تا صحن جاو خانه باستقبال رفته معتمدان مذکور را
 دست گرفته درون خیمه آورده با همه عز و امتیاز نشانیدند از
 جماعه معتمدان سلطان سید غلام علی خان بهادر مرد عمده و عالی خاندان

بود چنانچه سابق ازین مشارالیه از طرف طیبو سلطان
 سفارت سلطان روم رفته در اثنای راه بالای جهاز
 از مرض تشنج لنگ شده متعذرا حرکت گرویده ولیکن
 بذوفنونی و چالاکیی خود چوکی از طلا ساخته بران نشسته تا پایت
 سریر گردون مصیر رفته ادراک سعادت ملازمت
 نموده از تقریر و تمهید شایسته بلند نامی سلطان بموقف
 عرض بار یافتگان حضور رسانیده منشور کرامت شور
 بنام سلطان موصوف آورده ازین معنی قدر و منزلت
 خان مشارالیه نسبت بدیگرا امرا پیش سلطان موصوف
 بسیار افزوده معتمد عالییه سلطان گشته بود درین هنگام برای
 بندوبست صلح سلطان اورا شایسته این امر جلیل القدر
 دانسته خطیب علی رضار که او هم در هر گونه معاملات عالی الخصوص
 در امر سفارت مهارت کلی داشت باتفاق خان موصوف
 نامزد بوکالت خود ساخته فرستاده چنانچه خان مذکور بهمان
 عذر لنگ بالای چوکی سطور نشسته نزدیک مسند
 دلاور جنگ آمده تواضع تکیه گرفته پادراز کرده نشست و از
 هر دری سخن در پیوست حاضران مجلس بر سخن طرازی و زبان
 آوری مشارالیه حیران ماندند بعد گفتگوی بسیار مقدمه صلح
 بواگذاشت ملک سم کرد در رویه از ممالک محروسه

سلطان و ادای نقد سه کروتر روپیه در وجه اغراجات افواج متعینه
 سرکار است منتشر که بعد رود بدل بسیار فیما بین و کلامی چهار
 سرکار تقرر یافت و شرط کرده شد که تمامی اسیران طرفین که از آغاز
 این یساق گرفته شده و آنانکه از عهد نواب حیدر علی خان بهادر
 مرحوم مقید اندر نائی یابند و منجمه زر مصالحه نصف سردست
 و نصف موافق بیعنا و مودا گردود و تا مدت اخلت بر ممالک مقسومه
 و ادای باقی زر صلح بموجب اقساط دو شاهزاده سلطان و الاشان
 در لشکر سرکار کمپنی از بهر مزید توثیق عهد تشریف داشته باشند
 بهمین قول و قرار بنای صلح استوار نموده آن هر دو معتمدان صلحنامه
 مجمل شرایط عهد و پیمان نوشته پیش سلطان ذیشان
 رفتند تا این همه مراتب را ذهن نشین سلطان موصوف
 ساخته فراموشی کاغذ محالات مذکور حاضر شده تقسیم ممالک علی السویه
 کرده شود و نصف زر مصالحه نیز تا انفصال حصه ملک بعرصه
 سه چهار روز رسانیده و بتیاری عهد نامه مفصل پرداخته هرگاه از طرفین
 عهد نامجات بهم رود دستخط رسیده بیکدیگر داده خواهد شد
 دو شاهزاده و الا تبار نیز در لشکر سرکار تشریف خواهند آورد
 بعد رفتن آن هر دو معتمدان دلاور جنگ بهادر بحضور نواب
 معنی القاب آمده مشروح احوال جواب و سوال ظاهر ساخته بدیره
 خود رفت روز دوم پگاه نواب معنی القاب مسطر چیر بصاحب بهادر

را نیز حکم کردند که معه منشی در مجلس عقد مصاحبه حاضر بوده بمواجهه
 وکلای طرف ثانی عهد و پیمان و دستوری را قلم بند نمایند چنانچه خدایگانی
 موصوف بنده را بحضور طلبیده ارشاد فرمودند که من بدیره دلاور
 جنگ خواهم رفت شما نیز بیایید بنده بدیره دلاور جنگ بهادر
 رفته بتحریر تفصیل کاغذات ملکی و حصه داری آن بقید جمع
 بندی مواضع متعلقه هر سه حصه پرداخت چنانچه وکلای سلطان
 تقسیم حصه هر سه سرکار بموجب سررشته دفاتر علی السویه
 نموده کرده تیار ساخته معرفت خدایگانی بحضور گورنر جنریل
 گذرانیدند بعد ملاحظه بمهرود دستخط رسیده بیست و چهارم ماه
 فبروری در باب موقوفی جنگ حکم کردند بیست و ششم فبروری
 معتمدان مذکور موافق قول قرار مندرجه عهد نامه شاهزاده عبدالخالق
 و معزالدین را با جمعیت پیاده و سوار و غیره سوار ی فیلان کوه
 تمثال خوش منظر که عماریه های طلا و جواهری کار چوبی بران بسته
 بود از قلعه بر آورده به تحمل تمام می آوردند باستماع خبر آمد شاهزادگان
 والاتبان نواب معالی القاب سترچیر مصاحب بهادر و دلاور
 جنگ را برای استقبال تا کنار رود فرستاده خود بدولت از
 پیشگاه خیمه گردون فرستادند و دور ست پلانتن گوره استاده کرده
 و درون خیمه فرش چاندنی گسترده بالای آن کرسیهای زرین
 نهاده منتظر بودند در آنوقت جنریل میندیس بهادر بدیره نواب

ممدوح شریف آورده چه سخنها گفت که هیچکس دریافت
 کردن نتوانست اما جنریل مذکور اندکی خشم گین بر آمده
 لب لزان بدیره خود رفته پستول بر آورده بر شکم خود زد چنانچه
 گلوله آن از پهلوئی چپ پوست غراشیده گذشت و بی‌هوش
 افتاد نواب معلى القاب با سماع احوال جهالت جنریل
 مذکور متغیر خاطر گشته برای ظاهر داری و اکثر ایست و کپتن مارتن
 صاحب را طوعاً و کرهاً جهت خبرگیری مومی الیه فرستاده خود
 منتظر شریف آوری شاهزادگان موصوف مانند چون سواری
 شاهزادگان رود را عبور نمود و لاور جنگ و چیر یصاحب هرکاب
 شده تاپیشگاه خیمه فناک سارسانیدند . بمجرد رسیدن
 سواری شاهزادگان موصوف جمعیت سپاه مسطور بتواضع
 سلامی بند و قبا بر زمین زده بسرعت تمام شاکمان نمودند
 چنانچه از دیدن این حال شهرزادگان موصوف را که خوردسال
 بودند خوف و هراس بخاطر جاگرفت میرعلی رضاخان بهادر و کیل
 که در خواصی نشسته بود به سلطیت پروانته متصل خیمه آورده فیلان
 را نشانید نواب معلى القاب پیش قدمی کرده دست هر دو
 شهرزاده گرفته از فیل فرود آورده درون خیمه برده به یحیی و یسار
 خود بر کرسی نشانیده بلطف و شفقت تمام استفسار
 خیریت مزاج نمودند و سید غلام علی خان بهادر و علی رضاخان بهادر

از طرف سلطان عرض کردند که با صغای مردوت و شفقت
 سامی این دو فرزند گرامی را برای تربیت بخدمت سپرده ایم
 بر احوال ایشان زیاده از پدر عالیقدر توجهات بزرگان
 مبدول باید داشت این سخن گفته علی رضا بر خاسته دست
 هر دو شاهزاده گرفته بدست نواب محمد وح سپرد نمود
 نواب معلی القاب دست آنها را بر سینه خود نهاده فرمودند
 که حق تعالی ایشان را بر خوردار گرداند من زیاده از طفلان
 خود عزیز بآنکه بعزت مافوق رتبه بزرگان تصور میدازم تا وسع
 امکان بخدمتگزاری و مزاج داری این شاهزادگان قصور نخواهم کرد
 شما از طرف من این سخن بساطان بر نگارید ساعتی این
 گفتگو کرده تواضع عطر و پان نموده رخصت ارزانی داشتند
 وقت برخاست شاهزادگان موصوف بیست و یک ضرب توپ
 سلامی سر شد بعد از آن شاهزادگان ممدوح بدیره که متصل دیره
 دلاور جنگ بهادر نصب شده بود بفرخي و فرزندگی داخل شدند
 صباح آروز نواب معلی القاب برای بازدید بدیره شهرادگان
 شریف بردند میر عالم بهادر و سماجی پندت هم عقب
 آنجناب در آنجا حاضر شدند و تا دوپهر مجلس ماند بعد از آن
 لار و صاحب بدیره خود شریف آورده وقت برخاست
 آنجناب توپهای خوشی بالای قلعه سیرنگ پتن سرش در روز دیگر

نواب مشیرالملک بخدمت شاهزادگان حاضر شده بتقریب ملاقات نواب سکندر جاه بهادر آنها را بدیره نواب موصوف برده ملاقات کنانیدند چنانچه نواب سکندر جاه بهادر استقبال نموده بتعظیم تمام معانقه کرده بر فراز سند خود نشانیده بانواع تملطف و دلداري سخنها گفته وقت رخصت خوانهای جواهر و خلعت هفده پارچه معه سپر و شمشیر و اسپ و فیل و عماري طلا برای هر دو شاهزادگان و خلعت شش پارچه معه جینغ و سرپیچ و مالای مردارید و غیره بهر دو معتقدان تو اضع کرده رخصت نمودند نواب مشیرالملک بهادر ایشان را بدیره خود برده خوانهای خلعت و جواهر و اسپ و فیل از طرف خود نذر گذرانیده رخصت ساخت شاهزادگان موصوف وقت معاودت بدیره تاتیا صاحب شریف برده ساعتی در اینجا نشسته خلعت گران و جواهر از تاتیا صاحب نذر گرفته داخل خیمه شدند هنوز عهد نامه از طرف سلطان بمهر و دستخط رسیده داخل سرکار است منشار که نشده بود که در باب تعیین تعلقات سرحدی هر سه سرکار با همکاران سرکار سلطانی معارضه در میان آمد سلطان موصوف ازین معنی متغیر خاطر گشته باوصف اینکه شاهزادگان موصوف را بطوع رغبت خود بشرط مندرجه عهد نامه مجملی در ذیل عطفوت سرکار کمپنی

بحفاظت جناب نواب لار و صاحب بهادر سپرده بود از راه
 خشونت سرشته دوستی را برهم زده بقصد ششخون بر فوج
 سرکار نامدار جمعیت جرار تعیین ساخت از آنجا که سواران
 مذکور از عقب کوه هر دو راه در از طی کرده بر پشت افواج سرکار
 اراده ششخون کردند بسبب بعد مسافت حسب الاراده بمقصد
 نرسیده بوقت دمیدن سفیده صبح که اهل لشکر بد نظر صلح
 و اطمینان خاطر از آمدن شهزادگان در قابوی انگریز بهادر از لوازم
 پاسداری یخبر بودند یکبارگی بر توپخانه سرکار ریخته زد و برد آغاز نمودند
 از صدای سم سمندان سردار متعین توپخانه بیدار شده بسرعت
 تمام چند ضرب توپ که از سابق پر کرده داشته بود بر سواران
 مذکور زد و چنانچه فریب بیست نفر سوار مع اسب بکار آمدند
 بهاینه این حال سواران مسطور عطف عنان نموده گریختند
 نواب معالی القاب ازین معنی متعجب گشته پلتن های گوره
 سپاهی برای آوردن خیمه شهزادگان موصوف در قلب لشکر
 خود تعیین ساختند و سرداران پلتن حکم کردند که شهزادگان را
 در پالکی نشانیده با احتیاط تمام آورده نگاهدارند سرداران مسطور
 حسب الحکم حضور مع پلتن متصل دیره شهزادگان موصوف
 رفته محاصره کرده شهزادگان را در پالکی نشانید بحفظ و عراست
 تمام بلشکر آورده بمقام قلب لشکر نظر پیکر داخل خیمه و چوکی دپهر

جای ایشان مقرر ساختند و در باب تیاری مورچال حکم فرمودند
چند روز این فرخشم در میان ماند آخر با صلاح هری پندت تا یا بهادر
رفع خلش از جانبین بعمل آمده بتاریخ نوزدهم ماه مارچ عهد نامه بمهر و
دستخط سلطان موصوف نزد شهزادگان رسید چنانچه شهزادگان
موصوف بدیره نواب معلی القاب تشریف آورده بانواع
معذرت عهد نامه مذکور گته را میدند نواب معلی القاب از پا
برخاسته عهد نامه را از دست سلطان عبدالخالق شاهزاده کلان گرفته
سلام کرده حکم بسر کردن توپهای سلاخی دادند بعد از آن شهزادگان
رخصت شده بدیره خود تشریف فرما گردیدند همانروز بوقت
دو پاس دو گهری بطریق ضیافت نواب معلی القاب
خوانهای الوان اطعمه خاصه مرسانه سلطان والا شان بحضرت محمد علی چو بدار
رسید نواب معلی القاب بخوشدلی تمام ضیافت قبول نموده چو بدار
مذکور را دو شاله انعام و دو صد روپیه نقد مرحمت فرموده تقسیم طعام
بسر داران فوج نموده مابقی بمطبخ خاص فرستادند که در وقت طعام بالای
میز حضور در چینند و تا نصف شب چو بدار مذکور بدیره رسید
ادراق بود پس از آن عهد نامه سرکار کمپنی بمهر و دستخط خود
مزین ساخته نواب معلی القاب اول بدیره دلادر جنگ
بهادر رونق افزاشده ساعتی در آنجا نشسته میر عالم بهادر و بجاجی
پندت را پیشتر بدیره شهزادگان مذکور جهت اطلاع خبر

تشریف آوری خود فرستاده بعد لمحہ پیادہ پا بدیرہ شہزادگان
تشریف بردند شہزادگان والاتبار باستقبال آمدہ نواب
موصوف را درون خیمہ بردہ بگنشت و شنود دل آویز
در تمشیت مہمانی اتحاد پرداختند بندہ در گاہ نیز عہد نامہ مذکور را
بدست گرفتہ حاضر بود کہ نواب معلی القاب عہد نامہ مذکور
از دست بندہ گرفتہ بدست سلطان عبدالخالق شہزادہ کلان
دادہ تہنیت اگفتہ با کمال خوشدلی با ہم نشستند درین اثنا
توپ های سلامی بابت مرثوہ تشریف آوری آنجناب
دادن عہد نامہ مذکور بدست شہزادگان موصوف از بالای
قلعہ سریرنگپٹن مرشد باسماع آواز اتواپ جناب معلی القاب
گوش بر آواز بودند کہ سید غلام علی خان بہادر عرض کرد کہ این
توپ خوشی بابت تشریف آوری آنجناب بالای
قلعہ سر میشود از اطلاع این معنی نواب موصوف دست
سر نہادہ سلام کردند و بخوشی دل از آنجا برخاستہ باشہزادہ
معانقہ نمودہ بدیرہ خود تشریف آوردند و از همان روز یقین خاطر
ہمسکان شدہ کہ فضال حقیقی بر احوال خلائق رحم کرد و صورت
نجات ازین خیمہ شبانہ روزی رونمودیدست و ششم ماہ مارچ
سنہ ۱۷۹۲ حسب قرار زر مصالحہ چند شتر بار از طرف
سلطان در ہرم سرکار داخل شد چونکہ اقسام ہون و کاس و قاسم و چکری

و غیره از جنس طلا و نقره بسکوک بیشتر ناقص عیار است و سوای
ملک سریرنگپتن و اطراف آن رواج ندارد و بنا بر این عراقیان
از دوی نظر قرین از شناخت آن عاجز آمده عرض نمودند که در گرفتن
این قسم زرد خاست کلی سرکار عاید خواهد گشت مگر
اشرفیه های حیدری و کاس و فلم در روپیه که مضروب بنام حیدر است
طلای بیغش و نقره کامل عیار دارد و در وزن هم از هون در روپیه
و فلم و کاس مروج ملک چیناپتن و حیدر آباد و پونه و غیره چند ماش
و چند جو زیاده است گرفتن آن بنرخ بازار که فی هون چهار
و نیم روپیه سکه مقرر است مضایقه ندارد و سکه های کعبی را
گداخته هر قدر طلای بیغش و نقره خالص از آن حاصل آید آنرا
حساب باید نمود نواب معالی القاب این معنی را پسند
فرموده بمعهد ان سلطان مشروطه این مراتب را گفته فرستادند
معهد ان مذکور اقرار نمودند که فرد کیفیت این معنی مع نمونه طلا
و نقره که بعد گداختن و صاف نمودن چقدر کمی و نقصان در اوزان
هر رقم از بسکوک بعمل آمده پیش سلطان والا فرستاده
جواب طلبیده رفع نگرش خواهم کرد چنانچه در عرصه یک هفته
بموجب تجویز عراقیان سرکار از طرفین رفع مناقشه گردیده عوض
ضارست و نقصان دیگر چند شتر بار زر خالص بخزانة سرکار رسید
و رسید آن بمهر و دستخط جناب نواب معالی القاب

محضور سلطان والا شان مرسل گشت و از طرف سرکار ات متشار که
 نیز رسید زرنای مصالحه بمهر و دستخط رسیده داخل سررشته
 گردید فردای آن روز مراجعت لشکر ظفر پیکر از آن مقام مقرر
 گشته سلطان بمقتضای دوستی و نزاید یک جهتی بطریق
 ضیافت نواب معالی القاب پانصد و پنجاه و یک کلان از
 الوان طعام و هشت صد و نود و یکم پرا از قلیه و قورمه و دو پیازه و غیره
 و هفت صد خوان شیرینی و لوزینه و سنبوسم و غیره بران اضافت
 کرده چنگیرهای گل همراه داده قطعه محبت نامه متضمن این معنی
 که از راه دوستی و اتحاد حاضر مختصر مرسل است بذایقه آن ممنون
 باید ساخت معرفت محمد علی چو بدار و غلام قادر خاسمان
 محضور نواب نامدار فرستادند نواب ممدوح بمعاینه ضیافت
 سروانی بنظر کسرت و شادمانی آنرا ذایقه فرموده چهار صد روپیه
 نقد و دو جفت شال و جواب خط بهر دو رسول داده رخصت
 نمودند و آنگاه نواب معالی القاب مع شاهزادگان از موضع هر دو
 با هزاران سیمت و سرور دو کرده اینطرف کوه مذکور مقام نمودند
 در آن مقام اسیران قوم انگریز که سابق در جنگ نواب
 حیدر علی خان بهادر و خالد در جنگ سستی منگیل و غیره گرفتار
 شده بودند بحالت تباه در پیشگاه کیوان بارگاه نواب
 ممدوح رسیدند احوال آنها ناگفته به همین چرم و استخوان

بنام عاملان متعینه حضور در باب گذاشت دیهانت
 متعلقه سلطان بمهر و دستخط نواب معلی القاب مزین
 گردیده حواله سید غلام علی خان و غیره معتدیان سلطان شد
 پس از آنجا کوچ در کوچ در نواحی قلعه ماکرتی منزل نمودند
 سردار متعینه قلعه ماکرتی در چین مرد موکب منصور در نواحی
 قلعه مذکور با جمعیت خود شرف ملازمت حاصل کرد و رسید
 قلعه مع تفصیل اجناس که از اهل کاران سلطان موصوف
 گرفته بود بحضور گذرانید همچنین قلعه دار مسور نیز ذخیره غله و غیره
 اجناس را مع کلید قلعه حواله اهلکاران سلطانی نموده رسید گرفته
 باشکر نظر پیکر ملحق گشت از آنجا در عرصه چند روز بموضع کونکل
 نزول اجلال فرموده پنجم ماه اپریل حسب الاستدعای بمهمانی
 تاتیا صاحب بهادر مع رفقا بنجوشی تمام طعام خورده محفل آرا گشتند
 وقت رخصت تواضع طلعت و جواهر و فیل و اسپ و عطر
 و بان گرفته بدیره خود شریف آوردند از همان مقام هر پی بندت
 تاتیا برای رخصت مع سرداران همراهی خود بدیره لار و صاحب
 آمده رخصت خواست چنانچه بندگان نواب معلی القاب
 بر کم هندوستان طلعت فاغره مع جینه و سر پیچ و مالای
 مردارید و سپر و شمشیر و اسپ مع ساز میناکار و فیل و پالکی
 مغرق و غیره لوازم تعظیم و تکریم تواضع تاتیا صاحب سرداران